



۲۰۱۸/۰۵/۲۸

سیدهاشم سدید

نقدی بر نقد یک هموطن عزیز و فرهیخته

(قضاوت را به خوانندگان تیزهوش و آگاه می‌گذارم)

قسمت سوم

در این بحث‌ها دشواری‌ها و نکات باریک، مبهم و تاریکی وجود دارد که مانع جهت‌گیری من می‌شود. فلسفه من در این خصوص این است که باید صبر کرد، عقل انسان فعلاً در حدی نیست که این معما را حل کند. اگر انسان موقع یافت، یعنی زنده ماند و خود با جهالت و خودخواهی خود بیخ خود را نکند، شاید روزی به کمک علم و دانش این گره را بگشاید.

در کجای این تفکر شما عنصری از تفکر مادی را می‌بینید، که برچسب مادی‌گرا را بر من می‌چسبانید؛ مانند جوانان خود رأی و کله‌شخ و بی‌مایه که مرغ‌شان فقط یک لنگ دارد!! من امروز، و بعد ازین که این حرف را زده‌اید، این حرف را نمی‌زنم. اگر نوشته‌های قبلی را مرور کنید، بدون شک چنین سخنی را خواهید یافت.

- "اما وقتی خدانشناسان می‌بینند که دیگر این عقاب منطق بر تاج تفکرشان نمی‌نشیند، و پی‌بردند شاهدشان خدا شناس باشد ولو اندیشه‌اش با دین در تضاد افتد، مگر در هر صورت خدانشناسی وی، خدانشناسی و مادیت را از ریشه نقض و رد می‌کند که این تناقض در بین خدانشناسی و خدانشناسی چنان وخیم است که هر نوع تضاد اندیشه دینی و غیردینی را خیره و کم‌اهمیت می‌سازد. چه اگر با این تلاش پرشور و سرسام‌آور بر اقوال و تفکر اسپینوزا، در تردید دین مهر تأیید گذاشته می‌شود و اندیشه او توسط خدانشناسان و بی‌دینان منطقی است، پس وقتی خدا شناسی منطقی و معقول شناخته شد، نتیجه آنست که خدانشناسی یک امر نامعقول و غیرمنطقی است که این تلاش مذبحخانه در تردید دین، به تأیید خدا می‌انجامد. این جاست که آقایان بارز و سدید می‌خواهند اسپینوزا را دو باره دفن کنند!"

- الف: سرسام کسی است که توان تفکیک نوشته‌ها را ندارد. آیا از حرف من بوی مادیت به مشام کسی می‌رسد؟ در این مورد باید مشخص می‌شد که چه کسی چنین فکر می‌کند - هرچند هر انسانی آزاد است هر چه را درست می‌داند بپذیرند و از آن تا زمانی که حرف منطقی‌تر از حرف خود نیافته است دفاع کند.
- ب: حرف من با دین در تضاد نیست. آیا خدای دین از معاد، فرشته‌ها، حساب و کتاب، کتاب‌هایی که برای انبیاء فرستاد است، رُسل و... در کتابی که به عنوان کلام وی قبول شده است، سخن می‌زند یا نه؟ آیا از زبان خدای اسپینوزا چنین چیز‌های را گاهی کسی شنیده است!؟

● پ: اگر من در یکی از چهار بخش نوشته ای مورد نقد شما چیزی در رد یا قبول دین نوشته باشم، آن را با سند ارائه کنید. بحث من از شروع تا پایان با کاوش سخنان اسپینوزا و مطالبی از دین بر سر یک نکته بوده است: تفاوت خدای دین با خدای اسپینوزا؛ که یک مسلمان باسواد و آگاه متوجه آن نمی شود. بی اعتنائی که سبب حیرت من و سبب نقد نوشته شما شد.

● ت: حال اگر در دین چیز هائی وجود دارد که سبب تشویش یا تردید برخی ها می شود، باید به نقد و اصلاح دین پرداخت. از بستن دهن مردم چیزی حاصل نمی شود - عزیز برادر!

● ث: حرف شما درست است! من هم به همین باور هستم که اگر یکی ثابت شد، دیگری مردود می شود؛ منتها اول باید این مفکوره یا آن مفکوره را ثابت کنید. اگر ثابت کردید، بدون منطق ادیان، ما را با ملامتی، هر قدر که دلتان خواست و میل داشتید، بدون دلسوزی بار کنید.

● ج: در باب منطقی که شما از آن حرف می زنید، بهتر است من حرفی نزنم. با محدودیت هائی که سر راه من برای بیان یک سری مسائل وجود دارد، بهتر است مزاحمتی برای منطقی بی زبان ایجاد نکنیم. گوی منطق همان جا بریده می شود، که محدودیت ها به گون های مختلف به وجود می آیند.

با آن ذهن قوی و هوش سرشاری که شما محترم دارید، فکر نمی کنم بیشتر از این در این زمینه برای گفتن مانده باشد!

● چ: امروز در اروپا کلیسا ها به فروش می رسند، چرا که مردم، آزادی انتخاب دارند و مرجع یا مراجعی هم نیست که مردم را به زور تهدید و تخویف و ادار به پذیرش دین کنند و به کلیسا ها بکشاند. در اروپا و چین و جاپان هم همین طور؛ همین طور در امریکا و استرالیا و نیوزیلند و... در این قاره ها یا کشور ها فشاری برای دیندار بودن یا دین باور شدن وجود ندارد. به همین دلیل است، که مردم با بالا رفتن علم و آگاهی، و شناخت بهتر دین از دین فاصله گرفته اند. چهار کار کنید:

۱- فشار های رنگارنگ را در جوامعی مانند افغانستان و پاکستان از دوش مردم بردارید،

۲- نیازمندی های مردم نیازمند را بر طرف کنید،

۳- دست دکانداران دین را از دکانداری بگیرید،

۴- مردم را باسواد بسازید و سطح آگاهی های آن ها را بلند ببرید و آن ها را با علوم جدید آشنا بسازید،

بعد ببینید که این جوامع نیز راه اروپا و امریکا و استرالیا و برخی از کشورهای آسیائی را پیش میگیرند یا نه!

عواملی که در قاره های امریکا و اروپا و استرالیا و کشورهای جاپان و چین عملاً تأثرات خود را در فاصله گرفتن مردم از دین نشان داده اند، در کشورهای ما وجود ندارد. العاقل تکفیه الاشارة؛ جناب منتقد عزیز!

دو نکته ضمنی:

○ این که در کلام کدام یک از ما بیشتر عنصر منطق وجود دارد، من قضاوت را به کسانی می گذارم که اول به علم و قواعد منطق آشنائی داشته باشند؛ دوم بتوانند به عمق قضایای مورد بحث من و شما رفته آن ها به درستی تحلیل کنند؛ و سوم تنبور شان تنها یک تار نداشته باشد!

○ من، به عنوان یک انسان اندیشه ورز، با آقای بارز صد در صد موافق هستم که بحث وجود و هستی هنوز سر درازی دارد. به شما، که مشکل تان در این بابت حل شده و جواب قطعی را یافته اید، از صمیم قلب تبریک عرض می دارم.

- "آقایا بارز و سدید دو انگشت را جلو آفتاب گرفته اند و می گویند آنچه را خود اسپینوزا گفته است نشنوید و آنچه را ما می خواهیم به او بچسبانیم باور کنید."

ببینید که منتقد من چقدر به تته پته افتاده است. تمنا دارم شما بگوئید که من کدام سخن را به اسپینوزا چسبانده ام؟ آیا من خود سخنان او را نقل و به استناد نگرفته ام؟ اگر من قصد آن را می داشتم که سخنان او شنیده نشود، چرا سخنان او را نقل می کردم؟ اگر منطق همین است، وای به حل بی منطقان!

نکته دیگر این است که من چه چیزی را به اسپینوزا چسبانده ام؟ آیا همه آنچه را گفته ام از متن تعلیمات دین و سخنان اسپینوزا برداشته ام؟ آیا بحث دوزخ و جنت ساخته من است؟ آیا بحث قیامت و حساب و پل صراط ساخته من است؟ آیا اعتقاد نداشتن و اعتقاد داشتن به معجزه را من مطرح کرده ام؟ عیسی را من به دروغ و یاوه گوئی متهم کرده ام و...؟ خیر، این کار را اسپینوزا کرده است. بحث من تطبیق چند نظر از دو طرف است بر طبق گفته های دو طرف برای رسیدن به یک نتیجه!

در برابر این اتهام بزرگ، که بزرگتر از آن شاید وجود نداشته باشد و کمتر کسی به بستن آن جرأت می کند، اتهامی که گویا من تلاش دارم جلو آشنائی افغانان با کتب فلسفی، از جمله جلو آشنائی با آثار اسپینوزا را بگیرم، چه بگویم؟! همه آن هائی که با من و با نوشته های من آشنائی دارند، می دانند که من به چه اندازه هموطنان ارجمند خود را به خواندن کتاب های فلسفی (کلاً کتاب) و تفکر و اندیشه و به کار بستن منطق در تحلیل باور ها یا گفته ها، خواه دینی و خواه غیردینی، باور های سیاسی و اجتماعی و غیره و غیره ترغیب می کنم!

چه اتهامی از این بزرگتر، که من از افشای [ترویج] کتاب ها و اسناد و منابع فکری اسپینوزا و دیگر فیلسوفان دل پر خون دارم. آیا از کسی که در تمام عمر با مطالعه و اندیشه سر و کار داشته و فیلسوفان و اندیشمندان را ارج گذاشته و دیگران را هم به این کار تشویق کرده و تشویق می کند، به چنین کاری دست خواهد زد؟ عجیب است! به خصوص وقتی پایه تفکر خود من، فلسفه و منطق است!!

دل پر خون از رواج پیدا کردن تفکر فلسفی - علمی، باید کسانی داشته باشند، که تفکر فلسفی - منطقی - علمی خامی اندیشه های خود شان را نشان می دهند.

- "زیرا تمام تلاش شان را در اینکه خدای دین و خدای اسپینوزا یکی نیست، گفتار خود اسپینوزا باطل کرده است." با کدام گفته ها اسپینوزا تلاش های من را، که برای اثبات تفاوت میان خدای اسپینوزا و خدای دین صورت گرفته، باطل کرده است؟ با همین گفته ها که:

- جهان نافریده است. یعنی جهان هم مانند خدا از ازل وجود داشته است؟
- جهان خدای جاویدان است، مرگ و نیستی عاید حالش نمی شود؟
- جوهر خدا و جوهر طبیعت (و جوهر انسان) یکی است؟

• او می خواهد خدا را با عقل خود پیدا کند؛ خلاف دین که حرفش غیر از لاتعبد، تعبد و تعبداً (بدون پرسش و چون چرا) چیزی دیگری نیست.

• با همه خدا پنداری خود.

• خدا را جوهر ممتد و مادی می داند: هر چه هست ماده است و غیر از ماده چیزی نیست. خلاف دین که برای خدا جسم مادی قائل نیست. (به همین دلیل مارکسیست ها او را مارکس بدون ریش می خواندند).

• به معاد اعتقاد ندارد.

معاد یعنی چه؟ معاد یعنی:

۱. دو باره زنده شدن.

۲. محشور شدن.

۳. نشستن خدا بر مسند قضاوت.

۴. شفاعت پیامبر.

۵. ملائکه.

۶. سؤال و جواب.

۷. شهادت چشم و گوش و دست و پا و...

۸. دریافت کردن نامه اعمال.

۹. شادی.

۱۰. غم.

۱۱. صراط.

۱۲. دوزخ.

۱۳. بهشت.

۱۴. و...

• زندگی بوج است و هدفی ندارد.

• عدالت الهی را زیر سؤال بردن.

• اعتقاد به این که پیدا کردن قوانین دنیوی از کتاب های دین اشتباه است.

• من از بسیاری افراد به خصوص از توده ای بی سواد و خرافاتی می خواهم کتاب مرا نخوانند تا ایمان شان آشفته نگردد.

• بی اعتقاد بودن به فرشته.

• کتاب مقدس را کلام الهی ندانستن، باوجودی که در آیات متعدد تصریح و تأکید شده است که کتاب مقدس از خدا سرچشمه گرفته است.

• و...

با کدام یک از گفتار هایش تلاش های مرا باطل کرده است؟ مگر من غیر از آنچه خود اسپینوزا گفته است، چیزی دیگری گفته؟ آیا من به او اتهام بسته ام؟

آقای منتقد عزیز، چرا دو پا را در یک موزه می‌کنید؟ من عادت ندارم که آفتاب را با دو انگشت پنهان کنم. این کار اصلاً شدنی نیست. کسی که این کار را می‌کند، با توجه به آن چه من حیث سند ارائه شد، شما هستید - باتأسف و دریغ!!

اگر با همه مثال‌هایی که از منظر دین و با استناد به گفته‌های خود اسپینوزا و دیگران در مورد یکی نبودن خدای اسپینوزا و خدای دین داده شد، باز هم اصرار دارید که هر دو خدا یکی است، من کاری برای شما کرده نمی‌توانم بکنم. خدا کمک تان کند.

من از چیزی بین پندار و واقعیت صحبت می‌کنم و شما محترم پندار را واقعیت فکر می‌کنید. کمی به آنچه من گفته و می‌گویم عمیق‌تر شوید.

اگر خدای او و خدای دین یکی است، چرا شما هم مانند او نمی‌گویید که فرشته‌ای وجود ندارد؟ اسپینوزا به وجود فرشته باور ندارد؟ بگویید که دوزخ و بهشت قصه و افسانه است؛ آن‌گونه که اسپینوزا می‌گفت؟ چرا منتقد نوشته‌ی من دعوی‌ی خدائی نمی‌کند، وقتی مطابق تفکر "همه خدا انگاری" اسپینوزا تمام هستی خدا است؟

- خدای پنداری اسپینوزا تنها از نظر نامتناهی بودنش با خدای دین شباهت دارد، اما وقتی با جزئیات بیشتری در مورد ذات و صفات و علم و تدبیر و خلاقیت و توانایی و سائر ممیزات و شاخصه‌های خدای دین رو به رو می‌شویم، می‌بینیم که خدای اسپینوزا با خدای دین - با وجود شباهت در همان یک نظر - فرق بسیار زیادی دارد. خدای اسپینوزا ممکن رحمن باشد، ولی قهار و جبار و منتقم و حسیب نیست؛ که انسان را پای میز محکمه بکشاند و به شمارش یک، یک کارهای او بپردازد و یک موجود ناتوان را، که در بسا موارد اختیار دست و چشم و زبان و پا و نفس طغیانگر خود را ندارد، سرزنش و تنبیه نماید.

- اسپینوزا درجائی نوشته بود - به گمان زیاد در کتاب اخلاق خویش - که مقصود او از خدا موجودی مطلقاً نامتناهی است. منتقد عزیز من در این مورد به جا گفته اند، اما اگر پرسیده شود که این نامتناهی بودن را چگونه اسپینوزا، همچنان شما محترم تفسیر و ثابت می‌کنید، و چگونه با طرح این موضوع، مسأله موجودیت خدا را متعین می‌سازید، بدون تردید به پشت دیوار پرت و پلا گوئی‌ها جا خواهید گرفت و به اتهام و افتراء خواهید پرداخت. زیرا متقاعد ساختن کسی به وجود خدا، که کسی او را به چشم ندیده است، از راه برهان قاطع و تجربی کارآسانی نیست! اول خدا را ثابت کنید؛ بعد بزرگ بودن وی را!!

نامتناهی یعنی چیزی که محدودیت ندارد. سؤال من از شما منتقد گرامی این است که معتقدین به این نظریه دامنه این نامحدودیت را تا کجا می‌توانند به عقب ببرند؟

آیا این سلسله‌ای به عقب کشاندن بالاخره در جائی ختم می‌گردد، یا نه؟ اگر نمی‌گردد، تا کجا و تا چه وقت ادامه می‌یابد؟ آیا این سلسله بالاخره نقطه پایان دارد یا نه؟ تفکر نامحدود بودن مفروض (پنداشته شده) است، نه تثبیت شده بر پایه سند و مدرکی قابل تجربه حسی.

برای تثبیت این اعتقاد برخی از معتقدین به این برهان تمسک می جویند که هر "حادثی علتی دارد" (نظر به الاهیات قرون وسطا) و خود این علت هم علتی دارد و... این سیر رو به عقب به شکل پایان ناپذیر ادامه می یابد؛ تا کجا؟ و آن علت اولی چرا علتی ندارد؛ حسب این برهان؟!

دلیل آوردن علت اول باید بدون علت پدید آمده باشد، با همین اعتقادی "هر حادثی علتی دارد"، اگر خوب توجه کنید، راست نمی آید. و اگر این سیر رو به عقب بر اساس اندیشه ای "هیچ حادثی بدون علت نیست" با یک سلسله آخر ناپیدا پیش برود، بالاخره آخر این سلسله به کجا می رسد؟ آیا یک سلسله علت - معلولی بی پایان را شما منتقد محترم، غیر از گفته های دین، با علم و منطق، که زیاد هم بدان استناد می کنید، و برهان بدون تردید ثابت کرده می توانید؟ اگر آره، چطور؟! اگر نه؛ چرا هر دم بدان تمسک می جوئید؟ این تصور، تصور انسانی است که فکر بی نهایت محدود دارد؛ انسانی که برای تثبیت منطقی یا تثبیت هندسی - ریاضی این تفکر و برهان خود هیچ وسیله ای ندارد. انسانی که دوست دارد خود را بفریبید و دوست دارد که برای همیشه در تصورات یا پندارهای خود غرق باشد. انسانی که جرأت کشف حقایق را ندارد. انسانی که از دین یا درک حقیقت ترس دارد، همان گونه که از مرگ ترس دارد!

برهان های دیگر مانند برهان وجودی و برهان صنوع و برهان معجزه و برهان مبتنی بر الهام و ... همه کوشش هائی هستند ناکام برای توضیح یک امر مبهم.

برخی ها خدا را علتی می پندارند که علت خود بوده است. اگر این طور باشد این تصور از تصور ازلیت نیز دشوارتر است - فکر می کنم حرف خود اسپینوزا بود. فراموش نکنیم که این تصور، تصور حمل شده است، یعنی پندار است!

فلسفه اسلامی نیز برهانی دارند که آن را "برهان انی" می نامند. برهانی که بر اساس آن از وجود معلوم باید به وجود علت پی برد. این ها با اتکاء به همین برهان از درخت و سنگ و چوب و آب و ماه و ستاره و زمین و آسمان و انسان و حیوان و... به عنوان معلول شروع می کنند تا می رسند به این که چون معلولی است، باید علتی هم باشد، که همان خداست.

چرا دامنه این سلسله در آن جا که به خدا می رسد، توقف می کنند، به درستی معلوم نیست و کسی هم از میان ما برای دانستن بیشتر این موضوع و باز کردن این کره از راه عقل و علم خود را زحمت نمی دهد.

در این صورت چگونه می توان این روند - از معلول به علت رسیدن را - نامتناهی، یعنی نامحدود، خواند؟ آیا این توقف به ذات خود محدود شدن نیست؟

مخلص کلام این که از راه فلسفه وجود و صفات خدا را نمی توان تثبیت کرد. عقل نیز تا همین لحظه جوابی در خور تأیید نداده است؛ شاید در آینده بتواند چیزی قابل درک ارائه کند.

نکته آخر: اسپینوزا از یک طرف از "همه خدا پنداری" حرف می زند و از طرف دیگر در کتاب اخلاق در مبحث "در باره خدا" می گوید اشیائی که میان شان وجه مشترک نیست، نمی توانند به واسطه یک دیگر شناخته شوند. تصور یکی مستلزم تصور دیگری نیست (شاید کلمات و ساختار جمله با آن چه او نوشته مغایرت داشته باشند، ولی در مفهوم نوشته هیچ تفاوتی وجود ندارد). اگر چنین است چگونه از معلول به علت، که میان شان وجه مشترک وجود ندارد، می رسند؟ از جایی اگر همه چیز خدا پنداشته می شود، چرا باید میان آن ها وجه مشترک وجود نداشته باشد و چرا یکی نمی تواند واسطه شناخت دیگری گردد؟

از همه بالاتر، شما منتقد عزیز نموده فقط یک وجه مشترک میان خدا و انسان را برای من و برای خوانندگان تان نشان بدهید.

در جای دیگری می نویسند که تصور درست باید با متصور یا آنچه مورد تصور است، مطابق باشد (در همان مبحث). سؤال این است که چگونه بدانیم که تصور ما با متصور یکی است، یا یکی نیست؛ در صورتی که ما آنچه را که تصوری کنیم هرگز ندیده و نه تجربه نموده ایم.

برسخن دیگران نیز، به خصوص وقتی کسی شاهد نداشته باشند، چگونه باید اعتبار کرد - ولو این دیگران درست گفتار ترین انسان ها باشند!

- نوشته من، که مورد نقد شما منتقد محترم قرار گرفت است، هیچ ربطی با نوشته شما نداشت. از تنبلی قصه اسپینوزا را، که اسمش را در همان روز در نوشته شما دیده بودم، به عنوان مثال در یک مبحث عرضه کردم.

- نوشته من هیچ ارتباطی با نوشته آقای بارز نداشت و ندارد. ایشان خود قلم دارند و می توانند از نوشته های خود دفاع کنند. من نقش وکیل ایشان را بازی نمی کنم. این هم اشتباهی است که منتقد عزیز من در مورد من، در امتداد دیگر اشتباهات شان نموده اند.

امید با همه این سخنان منتقد بزرگوار من از من آزرده نباشند. مخلصانه باید بگویم که من به شخصیت و دانش و سابقه ای پر افتخار فرهنگی شان عمیقاً احترام دارم. و بگو مگو های موجود را به هیچ وجه مایه رنجش و بی احترامی نمی دانم و ندانید. چنین سخنانی بالاخره باید در جامعه ما هم شروع شود و هم رواج پیدا کنند. ضرری ندارد؛ البته از نظر من.



بخش های اول و دوم را با کلیک بر لینک های آتی باز فرمائید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_sh_naqdey_bar_naqd_yak_hamwatan_۱.pdf

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_sh_naqdey_bar_naqd_yak_hamwatan_۲.pdf